از تاریخ تا ادبیات

 عبداللهیان، حمید

«اگر چه این اقاصیص از تاریخ دور است،چه در تواریخ چنان می‏خوانند که فلان پادشاه،فلان‏ سالار را به فلان جنگ فرستاد و فلان روز صلح‏ کردند و این آن را یا او این را بزد و برین بگذشتند اما من آنچه واجب است به جای آرم».

(بیهقی)

ارسطو تاریخ را«تقریر منظم اطلاعات دربارهء پدیده‏های طبیعی»می‏داند.(1)در زمان ارسطو عدم‏ دسترسی حتی به اطلاعات ساده‏ای دربارهء گذشته و آمیختن واقعیت با افسانه به شکل تفکیک‏ناپذیر او را بر آن داشت تا به تقریر منظم اطلاعات بسنده کند.اما خوانندهء امروزی که تقریر منظم اطلاعات را تا حدودی‏ در اختیار دارد انتظار خود را بیشتر کرده است:«تاریخ‏ علمی است که جامعه و انسان اجتماعی را در طول‏ تکاملش و حیات گذشته بشریت را با همهء کمالش در قانونمندیهای کلی و قطعی‏شان مورد مطالعه قرار می‏دهد.تاریخ در دگرگونی مختلف حوادث و پدیده‏ها...و در معلومات همه جانبه و تضادهایش‏ جویای روابط کلی و قوانین تکامل و کارکرد ارگانیسم‏ اجتماعی و بخشهای مختلف آن است».(2)

نسلهای جدید از تاریخ توقع تجزیه و تحلیل‏ قانونمندیهای جامعه را دارند.البته تجزیه و تحلیل‏ روابط پیشینه‏ای دیرینه دارد.هرودوت که پدر علم‏ تاریخ قلمداد می‏شود در اثر خود به توصیف جنگهای‏ ایران و یونان پرداخت و ضمن این کار فرهنگ این‏ کشورها را نیز تحلیل کرد و به دلیل سفرهای زیادی که‏ به شرق و غرب داشت اطلاعات زیادی در زمینهء مردم‏شناسی،جامعه‏شناسی و جغرافیا در اثر خود درج‏ کرد و به زیبایی و با نثری فخیم به تحلیل سیاسی‏ حکومتهای دوران و علل شکستها و پیروزیهای آنها پرداخت.

دکتر زرین‏کوب با اندکی جبهه‏گیری تاریخ‏نویسی‏ هرودوت را نقد می‏کند:«روایاتش از اساطیر و حکایات‏ شگفت‏انگیز و باور نکردنی و از خرافات مشحون است. هرودوتس در واقع مبدع اثری بود که از جنبهء تخیل و ابداع و دستکاری نویسنده در اصل وقایع گاه در ردیف‏ آفرینشهای فیدیاس و سوفوکلس شناخته می‏شود».(3)

مسلم است وقتی که این گونه اشکالات بر هرودوت‏ گرفته شود،تاریخ‏نویسان پیش یا پس از او که بدون‏ سفر و جمع‏آوری اطلاعات اقدام به نوشتن کتاب‏ کرده‏اند تنها مشتی افسانه را که شنیده و گاهی اوقات‏ خود ساخته‏اند به اسم تاریخ انتشار داده‏اند.در دوره‏های بعد هم تاریخ به کلی از آفات دور نماند و بیشترین آسیب را از سیاست خورد و این به دلیل رابطه‏ نزدیک و تنگاتنگ این دو بود.قدرتمندان مستبد تاریخ‏ را آن گونه که خود می‏خواستند تغییر می‏دادند.در قرون وسطی تاریخ در خدمت الهیات قرار گرفت.

یوهان کپلر اخترشناس،مدارک نجومی را با مدارک‏ تورات تطبیق داد و نتیجه گرفت که خداوند جهان را در سال 3992 پیش از میلاد آفریده است.

اینها و مواردی از این قبیل خشم ولتر را بر انگیخت‏ به گونه‏ای که وی تاریخ‏نویسی صحیح را از ماکیاولی و کیگاردینی می‏داند:«فقط در قرن هجدهم بود که‏ مورخ توانست خود را از قید تملق‏گویی سلاطین و نجبا آزاد کند و مانند یک فرد آزاد بنویسد».(4)

وی در مقالهء«دربارهء روش و خصلت ملل»می‏گوید «ای کاش تاریخ قدیم را فلاسفه نوشته بودند.زیرا میل‏ دارید مانند فیلسوفان تاریخ بخوانید.در جست و جوی‏ حقایق سودمند هستید و می‏گویید به جز اشتباهات‏ بی‏فایده چیزی در آن نیافته‏اید.بیایید با هم خود را اقناع کنیم و بعضی آثار گرانبها را از میان خرابه‏های‏ قرون گذشته بیرون آوریم».(5)

اشاره ولتر نکته دقیقی را در بر می‏گیرد و آن دیدگاه‏ مورخ است که به تعریف دوم تاریخ بر می‏گردد.دیگر نوشتن اطلاعات به طور منظم کافی نیست بلکه باید دیدگاهی خاص همراه تقریر اطلاعات باشد.نوشتن هر چیز تاریخ نیست.نوشتن چیزهایی که خواننده را در تحلیل حوادث یاری دهد لازم است.بنابراین تاریخ‏نگار در کنار شرایط لازم جهت نگارش باید دارای دیدگاهی‏ ویژه باشد که توضیح حوادث و تحلیل آنها را امکان‏پذیر سازد.وقتی که دیدگاه در تاریخ دخالت کند قلمروها متفاوت می‏شود.می‏توان به حوادث دوران خاصی از چند منظر متفاوت نگریست،در آن صورت با اصل‏ وجود انسان که متأثر از چندین عامل است شباهت‏ بیشتری پیدا می‏کند.بروز جنگ یا کودتایی را می‏توان‏ با دیدگاه اقتصادی،فرهنگی،نظامی و سیاسی یا دیدگاه ارزشهای فردی نگریست.طبعا هر کدام از اینها به نوعی جنگ یا حادثه را تحلیل خواهند کرد ولی هیچ‏ کدام از آنها به تنهایی کافی و وافی به مقصود نخواهند بود،بلکه روی هم رفته تا حدودی شرایط انتقال درست‏ و تحلیل خواننده را فراهم خواهند ساخت.ولتر بدین‏ دلیل دیدگاه فلسفی را بر می‏گزیند که منطقی و مستدل است.چارچوبهای اساسی حوادث را می‏یابد، شالوده را مشخص می‏کند و خواننده را در مسائل‏ فرعی و زاید سرگردان نمی‏کند و گرنه ستون اخبار روزنامه‏های چند قرن اخیر بزرگترین مورخ شمرده‏ می‏شدند.

بر این اساس اگر به آثار تاریخی خودمان بنگریم آنها را به سه دسته کلی می‏توانیم تقسیم کنیم:دسته‏ نخست مورخانی که تنها به دلیل شغل خاصی که‏ داشتند یا به علل دیگر در بطن حوادث قرار می‏گرفتند و به همین جهت بعدها در اواخر عمر به نوشتن مختصر اطلاعاتی که از سالهای جوانی به یادشان مانده بود اقدام می‏کردند.اینها اطلاعات چندانی در زمینه‏ مسائل سیاسی،اجتماعی،انسانی،نظامی و فرهنگی‏ نداشتند و از دیدگاهی عوامانه و سطحی به حوادث‏ می‏نگریستند و اشتباهات تاریخی فاحش در آثارشان به‏ چشم می‏خورد مانند عبدالحی گردیزی که دبیری‏ ساده در دربار غزنویان بود و دورهء حکومت مسعود غزنوی را در یازده صفحه خلاصه‏وار و بی حوصله‏ جمع‏آوری کرده است.(6)

یا شهاب الدین محمد خرندزی صاحب«نفثه‏ المصدور»که در این رساله فقط برای نمایاندن قدرت‏ لفاظی شرح سفر خود را می‏نویسد.این نویسندگان‏ شاید اطلاعاتی در بعضی زمینه‏ها داشته باشند اما بصیرت خاصی که برای تحلیل وقایع لازم است در آنها دیده نمی‏شود.

و اما دسته دوم کسانی هستند که تا حدودی آگاهتر بوده و در کار خود هدفمندند.این دسته افزون بر اینکه‏ نسبت به زمان مورد تحقیق خود اشراف داشته‏اند، اطلاعات بسیاری در زمینه‏های مردم‏شناسی،سیاست‏ و مسائل نظامی داشته‏اند و بعضا از حکمای زمان خود بوده‏اند.(حکیم به معنای جامع علوم عقل و نقلی).

این عده در نوشتن تاریخ دقت بیشتری به خرج‏ داده‏اند و شناخت بیشتری به کار گرفته‏اند.از راویان‏ مورد اعتماد روایت کرده‏اند و بنابراین کارشان بیشتر قابل اطمینان است.بی شک برجسته‏ترین فرد این‏ گروه را باید ابوالفضل بیهقی دانست.

و اما دسته سوم دستهء بینابین هستند یعنی تا حدودی در زمینه‏های سیاسی و اجتماعی می‏دانند اما در عین حال به دلیل ناپختگی یا اهمیت ندادن‏ نقصهای فاحشی در کارشان راه یافته است.بیشتر مورخانی که وزیر یا صاحب منصب بوده‏اند در این‏ طبقه جای می‏گیرند.این عده ابتکار چندانی در شیوهء تاریخ‏نویسی ندارند،دنباله‏رو گذشتگان هستند ولی به‏ دلیل نفوذ در کارها و موقعیت مهم در بسیاری زمینه‏ها قابل اطمینانند.

در میان این سه دسته ما با گروه دوم سر و کار داریم‏ و بیشتر از همه با بیهقی که می‏توان او را کامل‏ترین‏ مورخ فارسی زبان دانست.بیهقی در دربار غزنویان‏ جایگاهی خاص داشته است؛در خانواده‏ای بزرگ‏ متولد شده و پدرش با قاضی نیشابور همنشین بوده‏ است(7)و احتمال می‏رود که به واسطهء دوستی پدرش با خواجه بونصر مشکان در جوانی توانسته است به دربار راه یابد.حافظه‏ای قوی داشته که کاملا برای‏ تاریخ‏نویسی مناسب بوده است:«حرّه را که سوی‏ نیشابور آوردند من که بوالفضلم بدان وقت شانزده ساله‏ بودم.دیدم خواجه را که بیامد و تکلف کرده بودند در نیشابور از خوازه‏ها زدن».(8)

بعدها گویی بونصر مشکان از انگیزهء تاریخ‏نویسی‏اش‏ آگاه است.او را به جاهای حساس می‏فرستد تا مدارک‏ تاریخی خود را به دست آورد:«مرا پوشیده گفت که‏ اسب به خانه باز فرست و به دهلیز ایوان بنشین که‏ مهمی در پیش است تا آن کرده شود و هشیار باش تا آنچه رود مقرر کنی و پس نزدیک من آیی».(9)

از مفیدترین و نزدیکترین فرد به حادثه جویای‏ جزئیات می‏شود.از خواجه احمد عبدالصمد که ناظر مشاجرهء خوارزمشاه و قائد بوده است دربارهء کیفیت‏ مشاجره می‏پرسد:«گفتم اگر خداوند بیند باز نماید که‏ بنده را آن به کار آید-و من می‏خواستم که این تاریخ‏ بکنم هر کجا نکته‏ای بودی در وی آویختمی- چگونگی حال قائد ملنجوق از وی باز پرسیدم».(10)

هر چه که می‏بیند به حافظه اتکا نمی‏کند و یادداشت می‏کند:«مرا که بوالفضلم این روز نوبت بود. این همه دیدم و بر تقویم این سال تعلیق کردم».(11)

آنقدر هشیار است که از قرائن می‏تواند نتیجه‏گیری‏ کند.در مجلس حسنک و خواجه احمد،بیهقی بیرون‏ مجلس ایستاده است،از گفتار دو نفر که بیرون می‏آیند حوادث را حدس می‏زند: «تا نماز پیشین بماند پس بیرون آوردند و به حرس باز بردند و بر اثر وی قضات و فقها بیرون آمدند.این مقدار شنودم که دو تن با یکدیگر می‏گفتند که خواجه بوسهل‏ را برین که آورد که آب خویش ببرد».(12)

آنجا که خود مورخ حضور نداشته است از مطمئن‏ترین و آگاهترین فرد نقل می‏کند.«و من که‏ این تاریخ پیش گرفته‏ام،التزام این قدر بکرده‏ام تا آنچه‏ نویسم یا از معاینه من است یا از سماع درست از مردی‏ ثقه».(13)از مطرب امیر محمد حال او را در زندان‏ می‏پرسد.(14)از خادم و همبازی مسعود در کودکی‏ حالات کودکی وی را می‏پرسد و بعد درجه اطمینان او را این گونه روشن می‏کند.«و او آن ثقه است که هر چیزی که خرد و فضل وی آن را سجل کرد به هیچ گواه‏ حاجت نیاید که این خواجه ادام الله نعمته از چهارده‏ سالگی به خدمت این پادشاه پیوست و در خدمت وی‏ سرد و گرم بسیار چشید».(15)

حتی در امور حرمسرای سلطان از ستی زرین مطربه‏ روایت می‏کند«و این زن سخت نزدیک بود به سلطان‏ مسعود چنان که چون حاجبه‏ای شد فرود سرای و پیغامها دادی سلطان او را به سرائیان در هر بابی».(16)

واقع‏بینی و واقع‏گرایی او را وا می‏دارد که لغزشها را بگوید حتی اگر لغزش سلطان باشد که بسیار به او علاقه‏مند است.در لشکرکشی آمل که سپاه مسعود بیداد می‏کند می‏گوید:«مرا چاره نیست از باز نمودن‏ چنین حالها که از این بیداری افزاید و تاریخ بر راه‏ راست رود که روا نیست در تاریخ تسخیر و تحریف و تبذیر کردن».(17)

دربارهء قضایای مشکوک که معمولا مرگهای مشکوک‏ است و احتمال توطئه‏ای می‏رود این شک و تردید را نقل می‏کند:«روز دوشنبه ششم شعبان بوالحسن‏ عراقی دبیر گذشته شد رحمة الله علیه،و چنان گفتند که زنان او را دارو دادند که زن مطربه‏ای مرغزی را به‏ زنی کرده بود و مردی سخت بدخو بود و باریک‏گیر، ندانم که حال چون باشد».(18)یا در مرگ بونصر چنین:«و حدیث مرگ او از هر لونی گفتند،از حدیث‏ فقاع و شراب و کباب و حقیقت آن ایزد عز ذکره تواند دانست».(19)همچنین در مرگ مشکوک بونصر مشکان(20)و بوطاهر تبانی.(21)

در روزگار عبد الرشید بیهقی را صاحب دیوان رسالت‏ می‏بینیم:«و بدان وقت شغل دیوان رسالت من‏ می‏داشتم و آن احوال نیز شرح کنم به جای‏ خویش».(22)

بیهقی در مقدمهء باب خوارزم خطبه‏ای دارد که درک‏ درست او را از تاریخ و رسالت مورخ نشان می‏دهد. «گذشته را به رنج توان یافت به گشتن گرد جهان و رنج‏ بر خویشتن نهادن و احوال و اخبار باز جستن و یا کتب‏ معتمد را مطالعه کردن و اخبار درست را از آن معلوم‏ خویش گردانیدن...و اخبار گذشته را دو قسم گویند... یا از کسی بباید شنید و یا از کتابی بباید خواند.و شرط آن است که گوینده باید که ثقه و راستگوی باشد و نیز فرد گواهی دهد که آن خبر درست است و نصرت دهد کلام خدا آن را...و بیشتر مردم عامه آنند که باطل و ممتنع را دوست‏تر دارند چون اخبار دیو و پری و غول‏ بیابان و کوه و دریا که احمقی هنگامه سازد و گروهی‏ همچنو گرد آیند...و آن کسان که سخن راست خواهند تا باور دارند ایشان را از دانایان شمرند و سخت اندک‏ است عدد ایشان و ایشان نیکو فراستانند و سخن زشت‏ بیندازند...و من که این تاریخ پیش گرفته‏ام التزام این‏ قدر بکرده‏ام تا آنچه نویسم یا از معاینه من است یا از سماع درست از مردی ثقه...و این دراز از آن دارم تا مقرر گردد که من در این تاریخ چون احتیاط می‏کنم... ایزد عز ذکره مرا از تمویهی و تلبیسی کردن مستغنی‏ کرده است که آنچه تا این غایت براندم و آنچه خواهم راند برهان روشن با خویشتن دارم».(23)

از آنچه نقل شد بر می‏آید که دیدگاه بیهقی در تاریخ‏ بیشتر از همه حکیمانه است،یعنی انسان‏شناسی و درک بیهقی از تاریخ درکی عمیق بر مبنای فرهنگ‏ ایران و دین اسلام است.اعتقاد به جبر،اعتقاد به وظیفه‏مندی‏ ادبیات و تعهد اخلاقی هنرمند،اندرز گرفتن از تاریخ و راستگویی و امانتداری اساسی‏ترین خطوط اندیشهء بیهقی است و همهء اینها چیزهایی است که بارها و بارها در قرآن و احادیث به آن تصریح شده است.تسلط بسیار در زمینه‏های ادبی جنبهء ادبی اثر را به شدت پر رنگ‏ ساخته است به گونه‏ای که تاریخ و ادبیات در این اثر بیشتر از هر اثر فارسی یکدیگر را تکمیل می‏کنند. مهمترین عاملی که این دو بعد را کنار یکدیگر قرار می‏دهد قالب داستانی تاریخ است.ولتر می‏گوید: «تاریخ قصه‏ای است که به عنوان حقیقت روایت‏ می‏شود در صورتی که قصه تاریخی است که آن را به‏ عنوان دروغ نقل می‏کنند».(24)وقتی که تفاوت اینقدر ناچیز و شباهت بسیار باشد طبیعی است که غیر از دروغ که آن را عامل اصلی شعر و ادبیات دانسته‏اند بقیه عوامل بین این دو مشترک است.بیهقی بارها در اثر خود اطمینان می‏دهد که مطالب کاملا صحیح و مستند است پس تنها تخیل(البته تخیل آفرینندهء حوادث نه تخیل در زمینه کلام،زبان،صور معانی و ابداع ادبی)کنار گذاشته می‏شود.و بقیه می‏توانند به‏ راحتی به کار برده شوند.

تاریخ پس از جدا شدن از افسانه و ادبیات به رابطهء تنگاتنگ خود با ادبیات ادامه داده،حتی امروزه هم‏ می‏توان با اندک تغییری تاریخ را داستان کرد و از سوی‏ دیگر داستان هم تاریخ فیلسوفانه هر دوره است. «ارتباط شعر با تاریخ که ارسطو در فن شعر مطرح‏ می‏کند حاکی از قدیمیترین تصوری است که عامه‏ یونانیان در باب ماهیت تاریخ داشته‏اند و قرابت آن با شعر و ادب،اینکه ارسطو اساس شعر را قصه می‏داند نشانگر شباهت تاریخ با قصه است.این قرابت در ادبیات قدیم ما نیز چنان است که گاه تاریخ را با قصه‏ سرمویی بیش فاصله نیست».(25)بی‏گمان در اینجا منظور دکتر زرین‏کوب بیشتر از همه کتاب بیهقی‏ می‏تواند باشد.

در زمان سیدنی در انگلستان این اندیشه رایج بود که تاریخ آیینه عبرت از برای حکام و بهترین مربی‏ فرمانروایان است و خود نمونه خوبی از سر زندگی بیان و نمایش است و وی آن را به عنوان یکی از ویژگیهای اثر خوب می‏شمارد.وی تا بدانجا پیش می‏رود که هرودوت‏ را شاعر می‏خواند.زیرا او و همه کسانی که از او پیروی‏ می‏کردند توصیف شورانگیز عواطف و تفصیلهای بسیار از میدانهای جنگ را که هیچ کس نمی‏تواند صحت آنها را تأیید کند،از شعر ربوده‏اند.(26)

امری‏نف معتقد است که ادبیات از دو جنبه بر تاریخ‏ تأثیر و تعامل داشته است.یک نقش آن دوشادوش علم‏ بود که ادبیات به عنوان بیان خواسته‏ها و آرزوها و تخیلات و ذوق بشر قرار داشت و به اندازهء علم که‏ نمودار ارادهء او برای کسب دانش است به پیشرفت‏ تاریخ کمک کرده است و از سویی دیگر به مورخان‏ بصیرتی عمیق و دقیق نسبت به روح بشر اعطا کرده‏ است.(27)این بصیرت همان دیدگاه فلسفی است که‏ ولتر آن را برای تاریخ آرزو می‏کرد.ارسطو نیز قبلا به آن‏ تلویحا اشاره کرده بود جایی که تاریخ را از این جهت که‏ با واقعیات جزئی یا اموری که به عقیده وی در آنها محتمل صدق و کذب بودن ضروری است سر و کار دارد از شعر که سر و کارش با واقعیات کلی و امر غیر محتمل هست فروتر می‏شمرد و شعر را از تاریخ‏ فیلسوفانه‏تر می‏داند.(28)

ویلیام.جی.گریس معتقد است که ادبیات کانون‏ تبلور اندیشه‏های راهگشایی است که در دیگر رشته‏های دانش چون تاریخ،فلسفه و علوم وجود دارد. ادبیات این اندیشه‏ها را که با دنیای بشری رابطه عمیق‏ پیدا می‏کنند به صورت تجربیات عینی انسان بیان‏ می‏دارد.(29)

سیدنی می‏گوید«فیلسوف می‏باید قوالب تعاریف و مرزها و وجوه تمایز را مشخص کند.و مورخ از تجارب‏ بشر مبتنی بر حقایق و سوابق سخن می‏گوید،چو اینکه‏ تشخیص صحت و سقم و ارزیابی آنها کار آسانی نیست. بنابراین فیلسوف و مورخ هر دو یکی با حکم بر امری و دیگری با آوردن شاهد به هدف خود می‏رسند و لیکن‏ کار هیچ یک به دلیل عدم برخورداری از این دو مشخصه منتهی به نتیجه نمی‏شود در این میان هنرمند خلاق کار ناقص این دو را تکامل می‏بخشد و در حقیقت آنچه فیلسوف و مورخ می‏دانند می‏باید بر اثر قدرت و داوری هنرمند تبلور و تبحر پیدا کند.(30)

بنابراین باز هم تاریخ در گام آخر نیاز به ادبیات،بیان‏ ادبی و دیدگاه ادبی دارد.شاید به همین دلیل باشد که‏ بسیاری از محققان«جنگ و صلح»را بر تمامی کتب‏ تاریخی که در زمینهء جنگ روسیه و فرانسه نوشته‏اند ترجیح می‏دهند.(31)زیرا این اثر جامعه و فضای جامعه‏ و درک عام را از دورهء تاریخی هجوم لشکر ناپلئون به‏ روسیه با پالایش و تصفیه خلاقانه و نگرش فلسفی بیان‏ می‏کند.در تاریخ بیهقی نیز به نحوی مشابه عوامل‏ دست به دست یکدیگر می‏دهند و دورهء زندگی مسعود و تا حدودی غزنویان را به روشنی و وضوح به ما ارائه‏ می‏دهند.درک عمیق او از انسان(گر چه مردمان‏ روزگار ما در پاره‏ای موارد به گونه‏ای دیگر می‏اندیشند) و فلسفه تاریخ بر همه این کتاب سایه افکنده است.ما تاریخ دورهء مسعود را از دریچه‏ای خاص و دیدگاه ویژهء یک فرد وارسته و فاضل می‏نگریم،نه از دیدگاهی‏ بی‏تفاوت و ناوارد.این جهان‏بینی خاص باعث می‏شود که بیان حوادث و ردیابی اتفاقات و دنبال کردن نتایج‏ رویدادهای سیاسی اجتماعی به گونه‏ای درست انجام‏ شود و زواید غیر مفید در اثر راه نیابد.شاید بتوان گفت‏ که این کتاب نخستین اثر سیاسی فارسی است که به‏ طور مستقیم به تجزیه و تحلیل علل شکستها و ناکامیها می‏پردازد و در جایی که خود تحلیل و بررسی نمی‏کند به خواننده اجازه تحلیل سیاسی از روی مدارک‏ می‏دهد و حتی گاه طوری رفتار می‏کند که گویی علتها را می‏داند ولی واضح نمی‏گوید.

یکی از نکات قابل توجه که برخاسته از دیدگاه‏ حکیمانه بیهقی است انتخاب کلمات درست و عبارات‏ دقیق است.نمونه‏هایی از دقت وی را در جای جای‏ تاریخ می‏توان دید.مثلا در جریان دار زدن حسنک‏ سلطان به شکار می‏رود تا در هنگام اعدام در شهر نباشد.شاید برای احتیاط یا به خاطر شرم یا برای‏ اینکه دار زدن را توجیه کنند و در واقع گناه را به گردن‏ خلیفه بیندازند.دو پیک را به جامهء قاصدان در می‏آورند و در میدان نگه می‏دارند یعنی که اینها قاصدان خلیفه هستند و از بغداد برای مشاهدهء اجرای‏ حکم آمده‏اند.خود بیهقی را هم در این روز تصور کنید در گوشه‏ای ایستاده و با زیرکی تمام جزئیات صحنه را در نظر دارد،طبعا اگر فردی عادی یا بدون انگیزه‏ می‏بود در آن غلبه احساسات توجهی به پیکها و ساختگی بودن آنها نمی‏کرد«و حسنک را به پای دار آوردند نعوذ بالله من قضاء الوء،و دو پیک را ایستانیده‏ بودند که از بغداد آمده‏اند و قرآن خوانان قرآن‏ می‏خواندند».(32)

اگر فردی غیر درباری و نا آشنا به مسائل سیاسی‏ دربار مسعود قضایا را نقل می‏کرد ساختگی بودن پیکها را متوجه نمی‏شد و ای بسا دقت نمی‏کرد و یا به دلیل‏ غلبه احساسات به این جزئیات توجه نداشت.غیر از یکی دو منبع تاریخی که در نقل بعضی از حوادث‏ جزئیات را توصیف می‏کنند بقیه منابع از حوادث بسیار گذرا رد می‏شوند و اگر هم به حوادثی مانند این اشاره‏ کنند در یک سطر آن را نقل می‏کنند.ولی بیهقی با ایجازی معجزه‏آسا از فعل واداری«ایستانیدن»بهره‏ گرفته است و نگفته‏های بسیاری را با ترکیب خاص‏ فعلی منتقل ساخته است کاری که نثرنویس امروزی‏ لااقل با دو سه جمله باید بیان کند.یا به نمونهء زیر دقت‏ کنید.در لشکرکشی بازپسین سلطان مسعود با بی‏تجربگی لشکر خسته و ناتوان را به جنگ ترکان‏ می‏برد.آیا این صحنه را بهتر از این می‏توان توصیف‏ کرد:«امیر بر نشست و راه فرو گرفت اما متحیر و شکسته دل می‏رفتند،راست بدان مانست که گفتی باز پسشان می‏کشند،گرمایی سخت و تنگی نفقه و علف‏ نایافت و ستوران لاغر و مردم روزه به دهن،در راه امیر بر چند تن بگذشت که اسبان به دست می‏کشیدند و می‏گریستند.دلش بپیچید و گفت:«سخت تباه است‏ حال این لشکر».و هزارگان درم فرمود ایشان را و همگان امید گرفتند که مگر باز گردد و قضا غالب‏تر بود».(33)در پایان این گفته هاکسلی را به خاطر داشته‏ باشیم که:«هر نویسنده‏ای از طریق اشخاص و موقعیت‏های عینی داستانی یا واقعی خیلی بهتر می‏تواند به بیان اندیشه‏های کلی و انتزاعی بپردازد تا از طریق زبان تجریدی».(34)

پی‏نوشت:

(1)-یروفه یف.ن.آ،«تاریخ چیست؟»محمد تقی‏زاد،نشر جوان، چاپ اول،تهران،1360،ص 11

(2)-همان،ص 199

(3)-زرین‏کوب،دکتر عبدالحسین،«تاریخ در ترازو»،امیر کبیر، اول،تهران،1340،ص 76

(4)-امری نف.ادوارد،«فلسفه تاریخ»،دکتر عبدالله فریاد،دهخدا، اول،تهران،1340،ص 11

(5)-همان،ص 5

(6)-گردیزی.ابو سعید عبدالحی،«زین الاخبار»،عبدالحی‏ حبیبی،بنیاد فرهنگ ایران،تهران،1347

(7)-بیهقی،ابوالفضل،«تاریخ بیهقی»،علم و دنیای کتاب،سوم، تهران،1371،ص 458

(8)-همان،ص 264

(9)-همان،ص 292

(10)-همان،ص 423

(11)-همان،ص 290

(12)-همان،ص 229

(13)-همان،ص 905

(14)-همان،ص 84

(15)-همان،ص 130

(16)-همان،ص 510

(17)-همان،ص 588

(18)-همان،ص 3-712

(19)-همان،ص 640

(20)-همان،ص 794

(21)-همان،ص 548

(22)-همان،ص 131

(23)-همان،ص 6-904

(24)-زرین‏کوب،عبدالحسین،«تاریخ در ترازو»،ص 28

(25)-همان،ص 28

(26)-دیچز،دیوید،«شیوه‏های نقد ادبی»،یوسفی-صدقیانی، علمی،اول،تهران،1366،ص 103

(27)-امری نف،«فلسفه تاریخ»،ص 40

(28)-زرین‏کوب،عبدالحسین،«تاریخ در ترازو»،ص 27

(29)-گریس،ویلیام.جی،«ادبیات و بازتاب آن»،بهروز غرب‏ دفتری،آگاه،تهران،اول،1363،ص 132

(30)-همان،ص 130

(31)-میور.ادوین،«ساختار رمان»،فریدون بدره‏ای،علمی و فرهنگی،اول،1373،ص 70

(32)-بیهقی،ص 232

(33)-همان،ص 824

(34)-سلیمانی محسن،«از روی دست رمان‏نویس»،نشر هنر اسلامی،اول،تهران،1367،ص 151